

معرفی کرد که غزلی از عراقی را تضمین کرده، و مسمطی مخمس پدید آورده است (نک: عماد فقیه، ۳۵۶-۳۵۷) و بدین ترتیب این نوع تضمین با عماد فقیه در سده ۸ ق آغاز شد، در عصر صفوی متداول گشت و تا روزگار ما استمرار یافت. از تضمینهای معروف نخست تضمین هاتف اصفهانی (نک: همایی، ۲۱۲/۱-۲۱۴) است از غزل معروف عراقی به مطلع «ز دو دیده خون فشام ز غمت شب جدایی...» (عراقی، ۲۹۹)؛ دوم، تضمین ملک الشعرا بهار است (۶۹۴/۱-۶۹۵) از غزل معروف سعدی به مطلع «مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست...» («غزلیات»، ۶۱)؛ و سوم، تضمین شهریار (ص ۶۸۱) از غزل معروف سعدی به مطلع «من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی...» (همان، ۲۸۲-۲۸۳).

مأخذ: آملی، محمد، نفایس الفنون، به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران، ۱۳۷۷ق؛ آهنی، غلامحسین، معانی بیان، تهران، ۱۳۵۷ش؛ ابن اثیر، نصرالله، المثل السائر، به کوشش احمد حوفی و بدوی طبانه، قاهره، ۱۹۵۹م؛ ابن معتز، عبدالله، البدیع، به کوشش محمد عبدالمنعم خفاجی، قاهره، ۱۳۶۴ق؛ ابوهلال عسکری، حسن، الصناعتین، به کوشش علی محمد بجای و محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۱ق؛ بهار، محمدتقی، دیوان اشعار، تهران، ۱۳۶۸ش؛ تاج الحلاوی، علی، دقایق الشعر، به کوشش محمدکاظم امام، تهران، ۱۳۴۱ش؛ تفتازانی، مسعود، شرح المختصر، قم، کتابفروشی کتبی نجفی، همو، المطول، قم، مکتبه الدآوری؛ تقوی، نصرالله، منجار گفتار، تهران، ۱۳۱۷ش؛ جرجانی، علی، التعریفات، بیروت، ۱۹۶۹م؛ خطیب قزوینی، محمد، التلخیص فی علوم البلاغة، به کوشش عبدالرحمان برقو، بیروت، ۱۹۰۴م؛ خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، به کوشش ابراهیم ایبازی، بیروت، ۱۴۰۹ق؛ رادویانی، محمد، ترجمان البلاغة، به کوشش احمد آتش، تهران، ۱۳۶۲ش؛ رامی تبریزی، حسن، حقایق الحدایق، به کوشش محمدکاظم امام، تهران، ۱۳۴۱ش؛ رشید و طواط، محمد، حدائق السحر فی حقایق الشعر، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۰۸ش؛ سعدی، «بوستان»، کلیات، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۱۶ش؛ همو، «غزلیات»، همان، ۱۳۱۸ش؛ سکاکی، یوسف، مفتاح العلوم، به کوشش نعیم زرزور، بیروت، ۱۹۸۳م؛ شمس قیس رازی، محمد، المعجم، به کوشش سیروس شمیس، تهران، ۱۳۷۳ش؛ شمیس، سیروس، انواع ادبی، تهران، ۱۳۷۰ش؛ شهریار، محمدحسین، دیوان، تهران، ۱۳۳۶ش؛ عراقی، فخرالدین، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۶ش؛ علی خان مدنی، انوارالربیع فی انواع البدیع، به کوشش شادی هادی شکر، نجف، ۱۳۸۹ش؛ عماد فقیه، علی، دیوان قصاید و غزلیات، به کوشش رکن الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳۴۸ش؛ کاشفی، حسین، بدایع الافکار فی صنایع الاتعاری، به کوشش جلال الدین کزازی، تهران، ۱۳۶۹ش؛ گرکانی، محمد، ابدع البدیع، به کوشش جلیل تجلیل، تبریز، ۱۳۷۷ش؛ فردوسی، شاهنامه، تهران، ۱۳۵۳ش؛ مازندرانی، محمدهادی، انوارالبلاغه، به کوشش محمدعلی غلامی نژاد، تهران، ۱۳۷۶ش؛ نشاط، محمود، زیب سخن، تهران، ۱۳۴۶ش؛ نصیرالدین طوسی، محمد، معیارالاشعار، به کوشش جلیل تجلیل، تهران، ۱۳۶۹ش؛ هدایت، رضاقلی، مدارج البلاغة، شیراز، ۱۳۵۵ش؛ همایی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، ۱۳۶۳ش.

تطاوین، نک: تطوان.
تطریب، نک: تغنی.

تطنجیه، عنوان خطبه‌ای منسوب به حضرت علی (ع) که از

حیث تاریخ اندیشه‌های غیررسمی در میان امامیه، درخور اهمیت است.

این نام برگرفته از واژه «التطنج» است که بارها به صورت مفرد و مثنی در متن خطبه به کار رفته است. هیچ‌یک از منابع چگونگی تلفظ نام را به دست نداده‌اند. به تناسب کاربردها، واژه ارتباطی با ماده عربی «طنج» و ثلاثی مزید «تطنج» به معنای تفنن و دست یازیدن به فنون گوناگون ندارد (نک: ابن منظور، ذیل طنج). معنای دیگری نیز در عربی یا جز آن شناخته نشده است. در متن خطبه، تطنج به معنای خلیجی از آب تفسیر شده است («الخطبة...»، ۱۶۷). عبارتی از بررسی حاکی از آن است که پیش از وی نیز این خطبه مورد توجه بوده است. وی یادآور می‌شود که پیشینیانش، تطنجین را در این خطبه، به «دنیا و آخرت» تفسیر کرده‌اند (ص ۱۲۲، با تعبیر قال المفسرون).

سیدکاظم رشتی درباره وجه نام‌گذاری خطبه به تطنجیه، بر آن است که این نام به لحاظ اشتمال خطبه بر «اکوار» و «آدوار» وجود است که در دو کره منحصرند؛ وی سپس به وصف این دو کره پرداخته است که از نظر او همان دو «تطنج» عالم وجودند (ص ۷). وی بسیاری از دیدگاههای مذهبی خاص خود را بر مبنای تقابل دو تطنج نهاده است که به قول او سرچشمه واحد دارند و مجمع آنها بحر محیط است (ص ۸-۹، ۱۸، جم).

کهن‌ترین اشاره به این خطبه، نقل حکایت پایانی خطبه است که هبة الله موسوی در ۷۰۳/ق ۱۳۰۴م در المجموع الرائق، جای داده است (۴۵۲/۱). تنها نقل کهن از این خطبه در ضمن مشارق انوارالیقین حافظ رجب بررسی آمده است (ص ۱۶۶-۱۷۰). موسوی توضیحی درباره خطبه نیفزوده است و بررسی بی‌آنکه سندی یا حتی یادی از راوی خطبه آورد، تصریح نموده که ایراد خطبه در جایی میان کوفه و مدینه بوده است (ص ۱۶۶) و اینکه جابر (ظاهراً جابر بن عبدالله انصاری) در طی خطبه مخاطب خاص حضرت بوده، و پس از پایان خطبه، از حضرت پرسشی کرده است (نک: بررسی، ۱۶۸، ۱۷۰). در متن خطبه با اشاراتی، زمان خطبه به اندکی پس از جنگ صفین بازگردانده شده، و در آن از انتقام کشتگان صفین چون عمار بن یاسر و اویس قرنی سخن به میان آمده است («الخطبة»، ۱۶۸). شخصیتی که به نام ابن صویرمه در اثنای خطبه برخاسته، و گفته‌های حضرت را تأیید کرده است (همانجا)، شخصیتی قابل شناسایی در شمار اصحاب حضرت نیست.

آقابزرگ طهرانی این گمان را مطرح کرده که خطبه تطنجیه، همان خطبه اقالیم مورد اشاره ابن شهر آشوب در کتاب مناقب است (۱۹۹/۷، ۲۰۱-۲۰۲؛ قس: ابن شهر آشوب، ۴۷/۲)، اما مضامین مورد اشاره در مناقب به نقل خطبه اقالیم، غالباً در

تعبیرهای نامأنوس مانند منم طیرثا، منم جانبوثا، منم بارحلون و منم علیووثا (همان، ۱۶۹) که به واژه‌هایی سریانی می‌ماند، نامیدن درکه‌ای در قعر جهنم به «عمقیوس» (همانجا) و استفاده از تعبیر کلیدی، اما دشوار فهم «تطنج» (همان، ۱۶۶-۱۶۷) نمودی از این رازگرایی است. تعبیر «طلوع بهرام و کیوان» (همان، ۱۶۹) با نامهای فارسی این دو ستاره و نه نام عربی، از ویژگیهای قابل توجه در زبان خطبه است.

تعبیر «هفت جزیره» برای تقسیمات زمین در این خطبه (همانجا) موجب می‌شود که این خطبه در شمار نادر نمونه‌هایی در فرهنگ اسلامی قرار گیرد که به گونه‌ای به اندیشه هندی «هفت جزیره» (سپته دویپه)^۲ ناظر بوده است (قس: بیرونی، ۱۹۱-۲۱۲؛ نیز نک: پاکتچی، ۲۰).

دشوار است بتوان ارتباط مستقیمی میان آموزه‌های این خطبه با افکار اسماعیلیه جست‌وجو کرد، اما باید توجه داشت که آموزه‌هایی چون استفاده از تعبیر «جزایر» برای تقسیمات زمین، بحث از «دور و گور» («الخطبة»، ۱۶۸) و برخی مضامین مربوط به کیهان‌زایی با اندیشه‌های آنان پیوند دارد (قس: ه، ۶۸۷/۸-۶۸۹).

به هر روی، بررسی گمان داشته است که خواننده خطبه، نسبت به مضامین آن سوءظنی پیدا کند، اما او را از این سوءظن برحذر داشته، و سنگینی مضامین را ناشی از ژرفای باطن آن دانسته است. او به‌خصوص یادآور می‌شود که این خطبه در تنزیه خالق، به اندازه‌ای پیش‌رفته که احدی از خلائق را طاقت آن نیست (ص ۱۶۶). وی در اثنای کتاب، بارها به نکاتی از خطبه — به‌ویژه درباره گستره علم امام (ع) — توجه کرده است (ص ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۳۶).

درواقع با صرف‌نظر از هبة‌الله موسوی و بررسی که شخصیت‌هایی ویژه در میان امامیه بوده‌اند، خطبه تطنجیه تا سده ۱۳ق نزد امامیه مورد توجه قرار نگرفته است. در دوره صفویه، فیض کاشانی، نسبت این خطبه به حضرت را تأیید کرده (ص ۴۰۹)، در حالی که علامه مجلسی با وجود وقوف بر کتاب بررسی، این خطبه را در بحار/الانوار نیاورده، و درباره آن سکوت کرده است.

سید کاظم رشتی از شیخیه، در حدود سال ۱۲۳۲ق/۱۸۱۷م (آقابزرگ، ۲۰۱۷) این خطبه را زمینه مناسبی برای پی‌جویی اندیشه‌های خود یافته، و شرحی مبسوط بر آن نوشته است (برای نقدی بر آن، نک: شعرانی، ۱۲۰/۲). در همین اوان، میرزای قمی (د ۱۲۳۲ق)، نسبت این خطبه و امثال آن را به علی (ع) نفی کرده است (ص ۷۸۶).

نزدیک به یک سده بعد، حائری یزدی (د ۱۳۳۳ق) در الزام

خطبه تطنجیه دیده نمی‌شوند (نک: پاکتچی، ۲۹). خلطی نیز میان خطبه تطنجیه و خطبه فخر (افتخار) در گزارش بررسی رخ داده است (نک: ص ۱۲۲؛ قس: پاکتچی، ۲۶-۲۷).

آغاز خطبه با بخش «خلق عالم» از خطبه نخست نهج‌البلاغه قرابت بسیاری دارد؛ بیشتر تعبیرات با جمله‌بندی دیگری، کاملاً متأثر از آیات قرآنی است و بر باورهای رسمی تکیه دارد. سخن از «طلسم» حلقه ارتباط میان بخش آغازین خطبه و مباحث رازآلود بدنه خطبه است («الخطبة»، ۱۶۶) و از آن پس، با ورود به بحث از «تطنجین»، خطبه ویژگی منحصر خود را می‌یابد. مضمون اصلی خطبه، گستره دانش حضرت علی (ع) است و به‌خصوص به دانایی برتر آن حضرت نسبت به کائنات و نسبت به رخدادهای گذشته و آینده تکیه دارد. به همین مناسبت، مضامین گسترده‌ای در کیهان‌شناسی و کیهان‌زایی، اخبار گذشتگان و وقایع مربوط به آخرالزمان آمده است. این خطبه را باید در کنار خطبه‌هایی مشابه مانند خطبه‌البیان، خطبه افتخار، خطبه لؤلؤه و خطبه اقالیم قرار داد که همگی در طیفی از مضامین، بیش و کم به آنچه در سده‌های ۳-۵ ق، اندیشه‌های غالبانه دانسته می‌شده، ارتباط دارند (نک: پاکتچی، ۲۶-۳۰؛ نیز نک: خطبه‌البیان، سراسر اثر). در خطبه تطنجیه، برخی عبارات چون «منم آنکه ادریس را به جایگاهی برین برآورد» («الخطبة»، ۱۶۸) در مقایسه با آیه ۵۷ سوره مریم (۱۹)، یا تعبیر «منم اول، منم آخر، منم ظاهر و منم باطن» («الخطبة»، همانجا) در مقایسه با آیه ۳ سوره حدید (۵۷) و نسبت دادن هلاک امم پیشین به خود (نک: «الخطبة»، ۱۶۷) در مقایسه با آیات متعدد قرآنی، نشان می‌دهد که دست کم طیفی از عبارات این خطبه، مرتبط با اندیشه‌های غالبانه بوده است.

تصویر ارائه شده در برخی از عبارات خطبه از آفرینش، مانند این عبارت که «منم سازنده اقالیم به امر دانای خردمند، منم کلمه‌ای که امور بدان انجام پذیرد و دهرها بگذرند...» (همان، ۱۶۹)، قابل مقایسه با اندیشه «صانع» در رتبه‌ای پس از خدای متعال نزد غنوصیان، و رابطی میان اندیشه غنوصی صانع، با اندیشه مسیحی کلمه (لوگوس)^۱ می‌تواند بود.

تعبیرهایی مانند آنکه «منم صاحب ازلیت اول» (همان، ۱۶۸) و در سخن از رابطه خود با پیامبر (ص)، تعبیر اینکه «او دانش خود را به من آموخت و من دانش خود را به او آموختم» (همان، ۱۶۷)، در نقاط اوج خطبه دیده می‌شود. با این وصف، در پایان خطبه، این تعبیر که «علی نور مخلوق و عبد مرزوق است» (همان، ۱۷۰)، با التفات از ضمیر متکلم به ذکر نام خود، بار دیگر درصدد تأکید بر آن است که برداشت الوهیت در ذهن شنونده یا خواننده، زدوده شود.

رازگرایی، بر بدنه اصلی خطبه حاکم است و کاربرد

1. Logos 2. Sapta dvipa

الناصر، این خطبه را بیشتر از حیث مضامینش در علامات ظهور مورد توجه قرار داده، و در کتاب خود نقل کرده است (۲۴۲/۲-۲۵۲؛ نیز برای نقدی بر خطبه، نک: پاکتچی، ۲۷-۲۸). عبدالعلی گویا شرحی بر این خطبه را با عنوان علی (ع) و خطبة طنجة در تهران (۱۳۷۹ش) منتشر کرده است. متن خطبه، افزون بر آنکه در ضمن مشارق برسی و الزام الناصب حائری به چاپ رسیده، جایی مستقل نیز به صورت سنگی (تهران، ۱۳۶۳ق) داشته است.

مآخذ: آقابزرگ، الذریعة؛ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابی طالب، نجف، مطبعة حیدریه؛ ابن منظور، لسان؛ برسی، رجب، مشارق انوار الیقین، بیروت، ۱۳۷۹ق؛ بیرونی، ابوریحان، تحقیق مالک، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۷ق/۱۹۵۸م؛ پاکتچی، احمد، «اندیشه هفت اقلیم و ارزیابی یادکردهای آن در احادیث»، مطالعات اسلامی، مشهد، ۱۳۸۳ش، ش ۶۵-۶۶؛ حائری یزدی، علی، الزام الناصب، نجف، ۱۳۹۰ق/۱۹۷۱م؛ خطبة البیان، نجف، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م؛ «الخطبة التطنجية»، ضمن مشارق الانوار (نک: هم، برسی)، رشتی، کاظم، شرح الخطبة التطنجية، تبریز، ۱۳۷۰ق؛ شعرانی، ابوالحسن، تعلیقات بر شرح اصول الکافی محمد صالح مازندرانی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۸۸ق؛ فیض کاشانی، محمدحسن، «قرة العیون»، همراه الحقائق فی محاسن الاخلاق، تهران، ۱۳۷۸ق؛ قرآن کریم؛ قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات، ج سنگی، تهران، ۱۳۱۱ق؛ موسوی، هبة الله، المجموع الرائق، به کوشش حسین درگاهی، تهران، ۱۴۱۷ق؛ نهج البلاغة، بخش فقه، علوم قرآنی و حدیث

تطوان، نام شهری کهن در شمال افریقا، و اکنون نام شهر و استانی در شمال کشور مراکش.

تطوان کلمه‌ای بربری است که در منابع به صورتهای تطوین، تطاون، تیطاوین و... آمده، و البته بعضی از آن صورتهای صرفاً ناشی از تحریف و تصحیف است (نک: زیاده، ۱۱۸؛ EI^۱، VIII/798). درباره وجه تسمیه و اشتقاق و معنای آن روایاتی در دست است که برخی از آنها افسانه‌آمیز به نظر می‌رسد (مثلاً نک: سلاوی، ۹۶/۳؛ لئون افریقی، ۳۱۸/۱؛ رکلو، XI/707).

شهر تطوان بر فلات صخره‌ای دامنه جنوبی کوه درسه، در شمال غربی مراکش در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری از دریای مدیترانه در ۳۵° و ۳۴° عرض شمالی و ۵° و ۲۳° طول غربی، در ۴۰ کیلومتری جنوب شهر سبتة و ۶۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر طنجه قرار دارد. محل شهرک کهن رومی تامودا بلافاصله در شمال تطوان قرار داشته است. شهر تطوان که ادریسی از دژ آن به فاصله یک روز راه تا سبتة، و ۵ میل تا دریای شام یاد کرده، و ابوعبید بکری محل آن را نزدیک شهر معروف مليله دانسته (۷۸۴/۲)، مرکز استان تطوان است. استان شاون در جنوب شرق، استان قنیطره در غرب، و استان طنجه در شمال غرب تطوان واقع‌اند (نیز نک: ابن عبدالمنعم، ۱۴۵؛ لئون افریقی، ۳۲۳/۱؛ زیاده، ۱۱۷؛ مونس، ۹۸/۳)؛ بریتانیکا، ۶۵۹-۶۵۸: «اطلس...»، فهرست، ۱۷۴).

ابوعبید بکری و ابن عبدالمنعم حمیری (همانجاها) تطوان را قصبه‌ای حاصلخیز با آب و میوه فراوان و محل ورود و پهلوی

گرفتن کشتیها وصف کرده‌اند. رکلو (همانجا)، در اواخر سده ۱۹م اشاره می‌کند که در محل ورود کشتیها به بندر تطوان اداره گمرک مستحکمی وجود داشته است. در زمان حاضر، شهر تطوان از مراکز بازرگانی و محل دادوستد محصولات کشاورزی و دامی و صنایع دستی شهرها و ولایات اطراف است («تطوان»^۲، npn. «دائرة المعارف...»^۳، تطوان).

جمعیت شهر تطوان که در ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م حدود ۱۰۱ هزار و در ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م حدود ۱۳۹ هزار نفر بود، در اوایل سده ۲۱م به ۳۸۰ هزار نفر رسید و جمعیت استان که در ۱۹۸۱م حدود ۷۲۳ هزار نفر تخمین زده می‌شد، در آغاز سده ۲۱م به ۹۵۶ هزار نفر بالغ گردید (افریقا...^۴، ۵۹؛ بریتانیکا، ۶۵۹: XI؛ «دائرة المعارف...»، همانجا؛ «تطوان»^۵، npn).

پیشینه تاریخی: تاریخ شهر تطوان را به سده ۳ق م باز می‌گردانند. در آن زمان شهری ساخته رومیان به نام «تامورا» در نزدیکی محل کنونی تطوان وجود داشته که تا تخریب آن در ۴۲م به دست رومیان باقی بوده است. تطوان از آن پس بارها تخریب و نوسازی شد، بدون آنکه زمان دقیق این حوادث مشخص باشد. در هر حال، این شهر در سده ۷ق م همراه با دیگر شهرهای شمال افریقا جزو قلمرو اسلامی شد؛ ولی تا چند سده بعد که مرکزیتی یافت، اهمیتی نداشت (زیاده، ۱۱۸؛ لاتام، ۳۹۳: EI^۱، همانجا؛ «تطوان»^۶، npn).

در ۲۱۳ق/۸۲۸م پس از درگذشت ادریس بن ادریس، جانشین او محمد بن ادریس بخشی از قلمرو خاندان خود را میان برادرانش تقسیم کرد و تطوان در بخشی قرار گرفت که به قاسم بن ادریس واگذار شد (ابن ابی زرع، ۵۰-۵۱؛ ابن خلدون، ۱۹/۴). در سده ۵ق ابوعبید بکری (همانجا) تطوان را شهری پررونق و محل سکونت بنی سکین خوانده، و آورده است که در ۳۳۸ق/۹۴۹م فرزندان محمد بن قاسم بن ادریس شهر را خراب کردند، اما به زودی دست به کار بازسازی آن شدند. با آنکه مردم سبتة به بهانه اینکه بازسازی مانع گسترش شهر می‌شود، با آن به مخالفت برخاستند، اما عبدالرحمان آنان را سرکوب کرد.

در ۳۶۸ق/۹۷۹م، یلکین فرمانروای بنی زیری پس از تسخیر فاس و سجلماسه و چند شهر دیگر به سوی سبتة تاخت و پس از قطع درختان و سوختن بیشه‌های انبوه اطراف تطوان، به بلندیهای مشرف به شهر رسید و از کثرت شمار جنگجویان مجتمع در آنجا شگفت زده شد و پس از مشورت با فرماندهان خود، از تصرف آن چشم‌پوشی کرد (ادریس، ۹۱-۹۲). پس از این تاریخ، از سرنوشت تطوان اطلاع چندانی در دست نیست، ولی می‌دانیم که در ۶۸۵ق/۱۲۸۶م سلطان یوسف بن یعقوب بن

1. Britannica... 2. «Tetouan» 3. Encyclopaedia...